

مفهوم و قلمرو کتمان مدرک به عنوان جهت اعاده دادرسی

دکتر مصطفی السان*

۱. سابقه موضوع

در تاریخ ۱۳۸۸/۰۴/۱۱، شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان حکم به بطلان دعوای خانم زف مبنی بر ابطال سند سجلی به تاریخ تولد ۱۳۴۰/۰۸/۱۸ و صدور سند سجلی جدید به تاریخ ۱۳۴۶/۰۸/۱۸ صادر می نماید. پیرو تجدیدنظرخواهی خانم زف، شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان در تاریخ ۱۳۸۹/۰۲/۱۳، ضمن نقض دادنامه بدوی حکم به ابطال سند سجلی (شناسنامه) سال ۱۳۴۰ و صدور شناسنامه به تاریخ تولد سال ۱۳۴۶ به نفع خانم زف می نماید. از آن جهت که بنابر اظهارات و اقرار خانم زف در پرونده های متعدد مطروحه، وی برای مدت طولانی از شناسنامه خواهر متوفای خود به تاریخ تولد ۱۳۴۰ استفاده می کرده است و نهایتاً پدر ایشان حاضر شده که برای وی شناسنامه به تاریخ واقعی اخذ نماید. لازم به ذکر است که خانم زف همین دعوا را قبلاً علیه اداره ثبت احوال شهرستان در سال ۱۳۸۴ طرح کرده و شعبه چهارم دادگاه عمومی حقوقی به دلیل ایراد شکلی آن را رد کرده بود. در مورد حکم قطعی صادره از شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان به نفع خانم زف، اداره ثبت احوال شهرستان با این استناد که سند مکتومی دال بر اقرار موکل در پرونده سال ۱۳۸۴ وجود داشته، از حکم شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان درخواست اعاده دادرسی کرده و شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان به موجب دادنامه مورخ ۱۳۸۹/۱۲/۱۲ حکم به نقض دادنامه قبلی خود صادر نموده است.

مشخصات رأی

تاریخ صدور رأی: ۱۳۸۸/۰۴/۱۱
مرجع رسیدگی: شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی
خواهان: خانم زف به وکالت آقای ر.
خوانده: اداره ثبت احوال شهرستان
خواسته: ابطال شناسنامه

در خصوص دعوای خواهان خانم زف با وکالت آقای ر.م به طرفیت اداره ثبت ... به خواسته ابطال سند سجلی شماره ۵۰۸ به تاریخ تولد ۱۳۴۰/۰۸/۱۸ و صدور شناسنامه جدید به تاریخ تولد

* عضو هیأت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

Email: m_elsan@sbu.ac.ir

۱۳۴۶/۰۸/۱۸، به این شرح که خواهان خواهری داشته که در دوران طفولیت فوت نموده و مشارالیها پس از خواهر متوفایش پا به عرصه حیات نهاده و لیکن والدین وی شناسنامه متوفیه را ابطال ننموده و همان شناسنامه را برای خواهان اختصاص داده اند، دادگاه با توجه به مراتب فوق و نظر به اینکه خواهان جهت اثبات مدعی خود به مؤدای شهادت شهود استناد کرده و شهود تعرفه شده به اسامی ۱- ط.گ ۲- م.م در جلسه دادرسی حاضر که شاهد اول به شرح صورت جلسه مورخ ۱۳۸۷/۱۰/۱۱ اظهار داشته که اطلاعی از موضوع مطروحه ندارد و صرفاً از لسان والده خواهان استماع نموده که دختر وی فوت کرده و خواهان پس از متوفا به دنیا آمده و شاهد دیگر نیز بیان نموده که از تاریخ فوت متوفا و هکذا تاریخ تولد خواهان اطلاعی ندارد و با توجه به اینکه خواهان جهت تعیین متعین به پزشکی قانونی استان قزوین معرفی شده و سازمان مذکور پس از معاینه پزشکی و بررسی مدارک و اسناد مربوطه اعلام نموده که خواهان در حدود ۴۵ الی ۴۷ سن دارد. از این رو، با توجه به مراتب معروضه دعوی خواهان را وارد و ثابت ندانسته و به استناد ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی حکم بر بطلان دعوی وی صادر و اعلام می دارد که رأی صادره حضوری بوده و ظرف مدت بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در شعب محترم تجدیدنظر استان ... است.

از این رأی توسط وکیل خانم ز. ف تجدیدنظرخواهی شده و شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان ... در تاریخ ۱۳۸۹/۰۲/۱۳ به این شرح رأی داده است:

در خصوص تجدیدنظرخواهی خانم ز.ف با وکالت آقای ر.م به طرفیت اداره ثبت احوال شهرستان .. نسبت به دادنامه شماره ... مورخ ۱۳۸۸/۰۴/۱۱ صادره از شعبه سوم دادگاه حقوقی ... که به موجب دعوی تجدیدنظرخوانده به خواسته ابطال سند سجلی شماره ۵۰۸ به تاریخ تولد ۱۳۴۰/۰۸/۱۸ و صدور شناسنامه جدید به تاریخ تولد ۱۳۴۶/۰۸/۱۸ حکم بر بطلان دعوی صادر و اعلام گردیده است. دادگاه در این مرحله از رسیدگی با تحقیق از طرفین پرونده و تحقیق از گواهان دیگر تجدیدنظر، صحت ادعای تجدیدنظرخواه را احراز نموده فلذا با پذیرش اعتراض مستنداً به ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۴ قانون ثبت احوال ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته حکم به ابطال سند سجلی شماره ۵۰۸ به تاریخ تولد ۱۳۴۰/۰۸/۱۸ و صدور سند سجلی جدید به تاریخ تولد ۱۳۴۶/۰۸/۱۸ صادر و اعلام می دارد رأی صادره حضوری و قطعی است.

اداره ثبت احوال ... از رأی دادگاه تجدیدنظر درخواست اعاده دادرسی کرده که منتهی به صدور رأی زیر در تاریخ ۱۳۸۹/۱۲/۱۲ شده است:

«در خصوص درخواست اعاده دادرسی اداره ثبت احوال ... به طرفیت خانم ز.ف نسبت به دادنامه ... ۸۹/۲/۱۳ صادره از این دادگاه به جهت بند ۷ از ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی با این توضیح که به موجب دادنامه فوق تجدیدنظرخواهی خوانده به طرفیت خواهان نسبت به دادنامه ... ۸۸/۴/۱۱ صادره از شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی ... که حسب آن حکم بر بطلان دعوی خواننده به خواسته ابطال سند سجلی شماره ۵۰۸ به تاریخ تولد ۱۳۴۰/۰۸/۱۸ و صدور شناسنامه جدید

به تاریخ تولد ۱۳۴۶/۸/۱۸ صادر و در مرحله تجدیدنظرخواهی با پذیرش اعتراض ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته مطابق خواسته حکم صادر و اعلام گردیده و در این مرحله به ادعای اینکه مشارالیهها در پرونده شعبه هشتم دادگاه عمومی حقوقی .. به کلاسه ... به شرح صورت جلسه مورخ ۸۴/۷/۱۲ دادگاه صراحتاً اقرار نموده که تاریخ تولدش سال ۱۳۴۰ می باشد و چون نماینده خوانده در جلسه مذکور حضور نداشته بنابراین سند مکتوم مانده تا اینکه در مورخ ۸۹/۵/۳۱ از مفاد سند و اقرار مطلع گشته و مبادرت به طرح دعوی حاضر نموده اند علی ای حال دادگاه با بررسی اوراق و محتویات پرونده و استماع اظهارات و دفاعیات طرفین به شرح صورت جلسه مورخ ۸۹/۱۲/۹ و ملاحظه مستندات ابرازی اداره خواهان در این مرحله عبارت از رونوشت دادنامه شماره ... مورخ ۸۹/۸/۱۲ صادره از شعبه ۱۰۵ دادگاه عمومی جزایی قزوین که حسب مندرجات آن اقرار صریح و مقرون به واقع خوانده در شعبه هشتم که تصویر صورت جلسه آن ضم پرونده می باشد مستنداً حکم قرار گرفته و به اتهام استفاده از شناسنامه مجعول بنا به اقرار متهمه در جلسه دادرسی مبنی بر اینکه تا سال ۱۳۸۳ از شناسنامه با تاریخ مجعول ۱۳۴۶ استفاده می کرده و به منظور بهره مندی از مزایای دانشکده پرستاری و استخدام در آن ناگزیر از این اقدام بوده با اعمال تخفیف به مجازات جزای نقدی بدل از حبس محکوم شده است و با التفات به دفاعیات غیرموجه و کلای خوانده و اینکه متعرض رأی محکومیت کیفری موکله نیز نگردیده اند درخواست اعاده دادرسی را وارد و ثابت تشخیص و از مستنداً به ماده ۴۳۸ قانون فوق الذکر ضمن نقض حکم مورد اعاده دادرسی (دادنامه ... ۸۹/۲/۱۳) به استناد ماده ۳۵۸ همان قانون با رد اعتراض معترض دادنامه تجدیدنظرخواسته ... ۸۸/۴/۱۱ تأیید می گردد. رأی صادره قطعی است».

۲. تحلیل و بررسی

در تحلیل رأی باید اظهار داشت که بنابر دلایل و مستندات که بررسی می شود، نباید دادنامه مورخ ۱۳۸۹/۱۲/۱۲ در مقام اعاده دادرسی صادر می گردید. به عبارت دیگر، رأی شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان در پذیرش اعاده دادرسی اداره ثبت احوال شهرستان و صدور دادنامه مورخ ۱۳۸۹/۱۲/۱۲ دارای ایراداتی به شرح زیر می باشد:

الف) عدم اعتبار اقرار مولود به مفاد سند ولادت

اقرار خانم ز.ف در پرونده سال ۱۳۸۴ اولاً: اعتبار نداشته؛ ثانیاً: منطقی نمی توانسته برای اداره ثبت احوال که از همان سال ۱۳۸۴ طرف دعوا (خواهان یا خوانده یا شاکی در برابر خانم ز.ف، بوده) مکتوم باشد؛ ثالثاً: اگر هم مکتوم بوده، بنابر اظهار صریح کارشناس حقوقی اداره ثبت احوال در زمان طرح شکایت کیفری از ناحیه این اداره (یعنی مورخ ۱۳۸۹/۰۲/۲۲) و نه در تاریخ ۱۳۸۹/۵/۳۱ از حالت کتمان خارج شده است.

مفاد اقرار منتسب به خانم ز.ف که در صورت جلسه ۸۴ - ۸ آمده به این شرح است: «در سال ۱۳۶۳ باید به آموزشکده پرستاری می رفتم و سن شرط پذیرش بود. سن متولد ۱۳۴۰ را قبول نمی کردند. پدرم که فوت شده در آن زمان به منظور حل مشکل به اداره ثبت احوال مراجعه نموده و حالا به چه کیفیتی واقعا خبر ندارم که چگونه شناسنامه ام را بازگرداند ... به صورت تاریخ تولد ۱۳۴۶ به من تحویل داد ... و قویاً جعل شناسنامه توسط خودم را تکذیب می کنم ... البته قبول دارم که متولد هزار سیصد و چهل می باشم و چهل و شش تاریخ تولد واقعی من نیست».

دلیل بی اعتباری اقرار منتسب به خانم ز.ف آن است که با توجه به صراحت ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی «اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود، آن اقرار اثری نخواهد داشت». همچنین به موجب ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی «اگر مقرر ادعا کند اقرار او فاسد یا مبنی بر اشتباه یا غلط بوده شنیده می شود». در حالی که اولاً: خانم ز.ف بارها و از جمله در همان صورت جلسه سال ۸۴ اظهار داشته که هیچ جعلی از ناحیه وی صورت نگرفته است ولی دادگاه به این اظهار توجه نکرده است. ثانیاً: صدور سند سجلی در زمان تولد شخص یا بر مبنای تاریخ تولدی که قبلاً والدین (به طور خاص پدر) به اداره ثبت احوال اعلام می کردند، صورت می گیرد و اساساً فرزند صغیر نقشی در تعیین این تاریخ نداشته و ندارد. ثالثاً: صرف اقرار و اظهار شخصی مبنی بر جعلی بودن سندی که هیچ نقشی در صدور آن نداشته و صریحاً اظهار داشته که آن را جعل یا دستکاری نکرده، نباید اثری در اعتبار آن سند نداشته باشد و سند رسمی شناسنامه تا زمانی که بی اعتباری آن با دلایل متقن اثبات نشده، معتبر و قابل استناد است. رابعاً: کذب و فاسد بودن اقرار خانم ز.ف در آن زمان از آن جهت آشکار است که بر فرض که پدر وی در سال ۱۳۶۳ به اداره ثبت احوال مراجعه کرده باشد، با توجه به اینکه خانم ز.ف در آن سال (۲۳) سال سن داشته و در نتیجه بالغ و رشید بوده، اساساً ثبت احوال به اظهارات پدر وی (که دیگر ولایت و سمتی نداشته) واقعی نمی نهد. بنابراین، اگر تخلفی هم از ناحیه ثبت احوال صورت گرفته، از یک سو هرگز اثبات نشده و از سوی دیگر، هرگز قابل انتساب به موکله نیست.

ب) ضرورت اثبات مکتوم بودن سند توسط مدعی آن

شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان در تاریخ ۸۹/۲/۱۳ پس از استماع اظهارات طرفین و نیز تحقیق از شهود خانم ز. ف، ادعای حقوقی وی مبنی بر صدور شناسنامه به تاریخ تولد ۱۳۴۶/۸/۱۸ را مسموع دانسته و به نفع وی رأی داده بود. حال، نقض این رأی در مقام اعاده دادرسی و صرفاً با ادعایی که اثبات نشده (مکتوم بودن اقرار) و دلیلی برای اثبات تاریخ مورد ادعا برای خروج آن از حالت کتمان ارائه نشده است، در مغایرت صریح با مقررات قانونی می باشد.

به عبارت دیگر حتی اگر اقرار خانم ز.ف در صورت جلسه دادگاه حقوقی در تاریخ ۱۳۸۴/۷/۱۲ برای اداره ثبت احوال مکتوم بوده باشد، خارج شدن این سند از حالت کتمان به طور قطع در تاریخ شکایت کیفری اداره ثبت احوال (۱۳۸۹/۲/۲۲) بوده و نه در تاریخ جلسه شعبه ۱۰۵ جزایی یعنی

تاریخ ۱۳۸۹/۵/۳۱ که مبنای پذیرش اعاده دادرسی و نقض حکم صادره به نفع موکل در تاریخ ۱۳۸۹/۱۲/۱۲ قرار گرفته است. بنابراین، تقاضای اعاده دادرسی به استناد سند مکتوم، خارج از مهلت قانونی مذکور در ماده ۴۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی به عمل آمده بوده و نباید پذیرفته می‌شد. به موجب این ماده، «هرگاه جهت اعاده دادرسی وجود اسناد و مدارکی باشد که مکتوم بوده، ابتدای مهلت از تاریخ وصول اسناد و مدارک یا اطلاع از وجود آن محاسبه می‌شود». نکته مهم تر اینکه بنابر ذیل همان ماده، «تاریخ یاد شده باید در دادگاهی که به درخواست رسیدگی می‌کند، اثبات گردد».

شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان - در مقام رسیدگی به عنوان اعاده دادرسی - ادعای نماینده حقوقی اداره ثبت احوال مبنی بر اینکه اقرار خانم ز.ف در سال ۱۳۸۴، تا مورخ ۱۳۸۹/۵/۳۱ برای این اداره مکتوم بوده را بدون مطالبه هرگونه دلیلی از این اداره، پذیرفته است. این در حالی است که به موجب ماده ۴۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی، هرچند به ادعای مکتوم بودن سند یا مدرکی در همان دادگاه رسیدگی کننده به عنوان اعاده دادرسی رسیدگی می‌شود؛ اما این ادعا خلاف اصل می‌باشد و باید با دلیل محکمه پسند اثبات گردد. در دعوی منتهی به دادنامه مورخ ۱۳۸۹/۱۲/۱۲ نماینده اداره ثبت احوال شهرستان صریحاً اظهار داشته است که اداره متبوع وی با شکایت کیفری از خانم ز.ف از وجود اقرار وی در پرونده سال ۱۳۸۴ مطلع شده است؛ زیرا، اظهار داشته «این مسئله بعد از شکوائیه ثبت احوال آشکار شده» است.

با وجود اینکه شکایت کیفری ثبت احوال علیه خانم ز.ف مبنی بر جعل شناسنامه و استفاده از سند مجعول در تاریخ ۱۳۸۹/۰۲/۲۲ به عمل آمده و در مورخ ۱۳۸۹/۰۲/۲۸ قرار مجرمیت علیه خانم ز.ف صادر و در تاریخ ۱۳۸۹/۰۲/۲۹ مورد موافقت دادستان قرار گرفته است و سپس پرونده جهت صدور رأی به شعبه ۱۰۵ جزایی ارجاع گردیده و کارشناس حقوقی اداره ثبت احوال (در مورخ ۱۳۸۹/۵/۳۱)، صرفاً اطلاع این اداره از اقرار خانم ز.ف را اعلام کرده است. به عبارت دیگر حتی اگر اقرار خانم ز.ف در صورت جلسه دادگاه حقوقی در تاریخ ۱۳۸۴/۷/۱۲ برای اداره ثبت احوال مکتوم بوده باشد، خارج شدن این سند از حالت کتمان به طور قطع در تاریخ شکایت کیفری اداره ثبت احوال (۱۳۸۹/۲/۲۲) بوده و نه در تاریخ جلسه شعبه جزایی یعنی تاریخ ۱۳۸۹/۵/۳۱ که مبنای پذیرش اعاده دادرسی و نقض حکم صادره به نفع خانم ز.ف در تاریخ ۱۳۸۹/۱۲/۱۲ قرار گرفته است. بنابراین، تقاضای اعاده دادرسی به استناد سند مکتوم، خارج از مهلت قانونی مذکور در ماده ۴۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی به عمل آمده بوده و نباید پذیرفته می‌شد.

ج) تحلیل پرونده حقوقی بر مبنای ارتباط آن با پرونده کیفری موجود در قضیه

بررسی غیرمغرضانه پرونده‌ها و آرای متعددی که در خصوص خانم ز.ف وجود دارد، نشانگر آن است که نوعی اصرار غیرقانونی بر پیش فرض‌های ذهنی در شعب مختلف رسیدگی کننده به دعوی

وی در استان و نیز اداره ثبت احوال شهرستان حاکم بوده است. زیرا، استفاده از شناسنامه فرزند فوت شده برای فرزند بعدی به ویژه در بین سال های ۶۵-۱۳۴۰ که زاد و ولد و مرگ و میر کودکان بسیار بوده، مرسوم بوده است.

لازم به ذکر است که به تبع کیفرخواست صادره و اعلام مجرمیت برای خانم ز.ف به ادعای جعلی بودن شناسنامه ای که پدر وی برای او اخذ کرده، وکلای خانم ز.ف بارها و بارها از حکم محکومیت وی به جعل و استفاده از سند مجعول اعاده دادرسی خواسته و این اعتراض ها بدون استثنا به اعلام حقانیت خانم ز.ف در دیوان عالی کشور می شده است. اما دادگاه تجدیدنظر هم عرض مرجوع الیه در استان مربوطه، از استدلال دیوان تبعیت نکرده و بر مواضع خود مبنی بر مجرمیت خانم ز.ف اصرار داشته اند. همین امر باعث شده که چندین بار پرونده میان چندین شعبه از دادگاه تجدیدنظر استان و شعبه ای از دیوان عالی کشور، رد و بدل شود.

همان گونه که در آرای مختلف دیوان عالی کشور در پرونده کیفری خانم ز.ف تصریح شده، اینکه پدر یک کودک برای وی از شناسنامه متوفا استفاده کرده یا فوت فرزند خود و در نتیجه ابطال شناسنامه را اعلام نکرده، هیچ وقت موجب انتساب جرم جعل یا استفاده از سند مجعول به فرزندی که از آن شناسنامه استفاده کرده، نمی شود. حال آنکه شعب کیفری دادگاه شهرستان اصرار داشته اند که خانم ز.ف مرتکب جرمی شده و به همان منوال، شعب حقوقی مرتبط با پرونده وی، بر ضرورت ابطال شناسنامه او به هر نحوی و استدلالی اصرار داشته اند.

در دادنامه مورخ ۱۳۹۰/۵/۱۵ شعبه دیوان عالی کشور، به صراحت اعلام شده که با «لحاظ اصالت شناسنامه مورد ادعا به جهت صدور آن از اداره ثبت احوال و طبعاً منتفی بودن بزه استفاده از سند مجعول و عدم حکم دادگاه به ابطال آن» درخواست اعاده دادرسی خانم ز.ف پذیرفته می شود.

به دلیل اصرار شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان که پس از قبول اعاده دادرسی از سوی دیوان، رأی شعبه هم عرض خود را تأیید کرده است، همان شعبه دیوان مجدداً در تاریخ ۹۰/۱۰/۲۸ بر تصمیم قبلی خود اصرار کرده و اعاده دادرسی خانم ز.ف را مجدداً پذیرفته است. مع الوصف، شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان به عنوان شعبه هم عرض دادگاه صادرکننده رأی مورد اعاده، بدون توجه به استدلال دیوان، باز هم بر رأی فاقد مبنای شعبه هم عرض خود اصرار کرده است.

در نهایت اعاده دادرسی مجددی به عمل آمده و برای بار سوم در همان شعبه دیوان مورد پذیرش قرار گرفته و علی رغم صراحت استدلال شعبه مذکور، مبنی بر اینکه شناسنامه خانم ز.ف اصالت داشته و اساساً هیچ فعل غیرقانونی از ناحیه وی ارتکاب نیافته است، متأسفانه شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان (به عنوان شعبه هم عرض) در رأی مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۳۰ براءت خانم ز.ف را نه به خاطر مجرمانه نبودن فعل وی، بلکه به دلیل «عدم احراز سوء نیت و فقد عنصر معنوی بزه» صادر کرده است. رأیی که به نظر می رسد بی طرفانه انشاء نشده به نحوی که از یک سو راه را برای اعاده دادرسی (کیفری) مجدد خانم ز.ف بسته و از سوی دیگر، از جانب خانم ز.ف در پرونده

حقوقی غیرقابل استناد بوده است. به همین دلیل در دادنامه مورخ ۱۳۹۲/۶/۴ که در مقام آخرین اعاده دادرسی حقوقی از ناحیه خانم ز.ف صادر گردیده، عدم احراز سوء نیت لزوماً به معنای عدم وقوع فعل جعل یا استفاده از سند مجعول محسوب نگردیده است.

بررسی مفاد رأیی که در مقام اعاده دادرسی به جهت کتمان سند (اقرار خانم ز.ف) صادر گردیده، نشان می‌دهد که دادگاه تجدیدنظر در مقام صدور آن نه تنها به «کتمان سند» بلکه به جهات دیگری همچون محکومیت کیفری خوانده اعاده دادرسی نیز استناد کرده و در واقع در بخش منطوق و نتیجه رأی عملاً از جهت کتمان دور شده و به جهت محکومیت کیفری برای احراز محکومیت خوانده اعاده دادرسی متوسل شده است. در این راستا در بخشی از رأی اعاده مورخ ۱۳۸۹/۱۲/۱۲ آمده است: «دادگاه با ... ملاحظه مستندات ابرازی اداره خواهان در این مرحله عبارت از رونوشت دادنامه شماره ... مورخ ۸۹/۸/۱۲ صادره از شعبه ۱۰۵ دادگاه عمومی جزایی قزوین که حسب مندرجات آن اقرار صریح و مقرون به واقع خوانده در شعبه هشتم که تصویر صورت جلسه آن ضم پرونده می‌باشد مستنداً حکم قرار گرفته و به اتهام استفاده از شناسنامه مجعول بنابه اقرار متهمه در جلسه دادرسی ... با اعمال تخفیف به مجازات جزای نقدی بدل از حبس محکوم شده است و با التفات به دفاعیات غیرموجه وکلای خوانده و اینکه متعرض رأی محکومیت کیفری موکله نیز نگردیده‌اند درخواست اعاده دادرسی را وارد و ثابت تشخیص» می‌دهد. حال آنکه به تصریح ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م «در اعاده دادرسی به جز آنچه که در دادخواست اعاده دادرسی ذکر شده است، جهت دیگری مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد».

نتیجه‌گیری

در پرونده یا به عبارت بهتر، پرونده‌های مورد بحث، ابهام قانون (به طور خاص، بند (۷) ماده ۴۲۶) و امکان برداشت‌های مختلف از آن موجب شده تا زمینه برای پیش‌فرض‌ها و سلايق شخصی و خروج از بی‌طرفی فراهم آید و در نتیجه وقت دادگستری که باید صرف حل مشکلات مردم گردد، جهت ایجاد مشکل برای یک شهروند که در اظهارات خود صادق بوده و اطلاعات حقوقی نداشته و در عین حال بر احقاق حقوق خویش اصرار داشته تلف شود. در قضیه خانم ز.ف که تنها بخش اندکی از آن مورد بررسی قرار گرفت، بیش از ده رأی اعم از حکم و قرار و اعم از حقوقی و کیفری، از شعب مختلف دادگاه بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور صادر گردیده است. مشخصاً برای صدور هرکدام از این آراء، طرح دعوا شده، ادله و دفاعیات ارائه گردیده و قضات محترم جهت رسیدگی و صدور رأی وقت اختصاص داده‌اند.